ثبات و تغيير شخصيت

سيد محمّدرضا موسوى نسب

(دانش آموخته حوزه علميه قم; دانشجوى دكتراى روان شناسى تربيتى)

چكيده

به راستى شخصيت انسان چگونه شكل مى گيرد؟ پس از شكل گيرى، آيا امكان تغيير و تحوّل در آن وجود دارد؟ اين دو، از موضوعات مهم و مطرح در دانش روان شناختى است. در اين مقاله به ارائه رويكرد صفات در روان شناسى و دين در اين موضوع پرداخته شده است.

روان شناسان با رويكرد صفات كوشيده اند با روش علمى و پژوهش هاى مقطعى و طولى، اين موضوع را مورد بررسى قرار دهند، نتايج اين پژوهش ها نشان مى دهد كه سرعت ايجاد و تغيير صفات با بالا رفتن سن كاهش مى يابد، به ويژه از 30 سالگى تغييرات بسيار اندكى در افراد مى توان مشاهده كرد. البته بروز حوادث سهمگين مانند جنگ، بيمارى هاى حاد، طلاق و... در تغيير صفات در سنين بالاتر مؤثرند.

اين موضوع در اين مقال، از منظر دين، به ويژه با نگاه انديشمندان مسلمان علم اخلاق مورد بررسى قرار گرفته است و نشان داده شده كه روحيات افراد از نظر بى طرف بودن، پذيرا بودن و مقاوم بودن و همچنين سن و سال در اين تحول نقش اساسى دارد. در مجموع، از روايات استفاده مى شود كه از سن 40 سالگى كار تربيت با جريان عادى خود تأثير اندكى دارد و بايد منتظر حوادث، موقعيت ها و عناياتى ويژه بود.

كليد واژه ها: تغيير شخصيت، ثبات، تغيير، صفت، اخلاق، عادات، تربيت، بازسازى.

مقدّمه

دگرگونى هاى زيستى بارزترين و اساسى ترين جنبه هاى فرايند رشد به شمار مى روند. قد كودكان هر سال افزايش مى يابد تا زمانى كه به بلندى قد بزرگ سالان مى رسند; پس از آن، آنها در همان قد براى سال هاى زيادى باقى مى مانند، تا زمانى كه در سن پيرى خميدگى استخوان هاى ستون فقرات تا اندازه اى قد آنها را كاهش مى دهد. بسيارى از عملكردهاى زيستى، به ويژه عملكرد جنسى، و نيز برخى از عملكردهاى هوشى، هر چند نه همه آنها، مانند حافظه كوتاه مدت و توانايى هاى تجسّم فضايى، منحنى هاى مشابهى نشان داده اند.

با وجود اين، بسيارى از عملكردهاى جسمى، زيستى و اجتماعى الگويى از رشد و افت نشان نمى دهند. برخى از ويژگى ها مانند جنسيت و رنگ چشم در زمان تولد به وجود آمده اند و هيچ تغيير قابل ملاحظه اى در طول زندگى نمى يابند. گروهى از متغيرهاى ديگر در دوره هايى رشد مى يابند، اما افت كم يا هيچ گونه افتى نشان نمى دهند. براى مثال، مجموعه واژگان به نحو شگفتى در كودكى و سپس تا پايان تحصيلات رسمى افزايش مى يابد و پس از آن تغيير بسيار اندكى صورت مى گيرد.

يكى از موضوعات با اهميت در روان شناسى شخصيت، بررسى ثبات يا تغيير شخصيت در طول زمان است. هنگامى كه اين موضوع مطرح مى شود به دنبال پاسخ به اين پرسش هستيم كه آيا ويژگى هاى اساسى و خلق و خوى افراد اساساً همان گونه كه هستند باقى مى مانند يا اينكه با رشد درونى يا تحت

شرايط تغييردهنده (مانند جنگ، بيمارى يا پيشرفت فنّاورى) شخصيت فعلى تغيير شكل مى يابد؟

روان شناسان كه در اين حوزه كار علمى انجام داده اند در پاسخ گويى به اين سؤال ديدگاه هاى متفاوتى ارائه كرده اند. حتى نظريه پردازانى كه بر يك ديدگاه واحد اتفاق دارند ممكن است در اين زمينه تضاد و تفاوت داشته باشند; براى مثال، فرويد (Freuod) و اريكسون (Erikson) كه هر دو از روان شناسان روان پويشى1 هستند، در اين مسئله مهم با يكديگر مخالفند.

اين نوشتار ضمن ارائه تعريفى از ثبات و تغيير، به گوشه اى از ديدگاه هاى روان شناسان كه صريحاً يا تلويحاً به اين موضوع پرداخته اند اشاره نموده و در ادامه با تأكيد بر ديدگاه صفات، به بررسى نتايج برخى از پژوهش هاى ميدانى كه در اين رابطه صورت گرفته است مى پردازد. در پايان، موضوع تغيير صفات با توجه به بعد اخلاقى دين و نيز دو عامل سن و حالات روانى مورد بررسى قرار مى گيرد.

تعريف تغيير و ثبات

هنگامى كه سخن از تغيير و ثبات شخصيت پيش مى آيد مسئله اساسى، توانايى براى تغيير در پايه هاى مهم زندگى است. به تعبير ديگر، بررسى پرسش هايى نظير: تا چه اندازه ساختار اساسى فرد كه در طول زمان شكل گرفته قابل تغيير است؟ آيا همراه با تحول و رشد بايد در شخصيت انسان نيز تغيير اساسى صورت پذيرد؟ آيا آنچه از تغيير در رفتار مشاهده مى شود تغييرات سطحى و ظاهرى است و صفات اساسى ثابت و بدون تغيير باقى مى ماند؟ آيا مى توان گفت شخصيت از دو بخش تشكيل شده است; بخشى كه سالم مى ماند و بخشى كه تغيير مى كند؟ و ...

مسئله ثبات شخصيت سؤال پيچيده اى است و پاسخ به آن تا حدى به آن جنبه از شخصيت بستگى دارد كه مورد مطالعه است. همچنين اين مسئله تا حدى به تعريف فرد از ثبات مرتبط است.2

متخصصان شخصيت كه تغيير در شخصيت را پذيرفته اند، اين تغيير را به اشكال گوناگونى بيان كرده اند كه به برخى از آنها اشاره مى گردد:

1. تغيير به مفهوم مراحل رشد كه تمام مراحل زندگى را ترسيم مى كند.

2. تأكيد و تمركز بر روى عواملى كه منجر به تغيير رفتار مى شود. اين تعريف را مى توان در نگاه رفتارى نگران مشاهده كرد.

3. مفهومى كه نشان مى دهد مردم چگونه از گذشته خود جدا و متمايز مى شوند.

4. تأكيد بر رشد دايمى شخصيت، چنان كه بسيارى از انسان شناسان مى گويند.3

5. از ديدگاه صفات، تغيير شخصيت به معناى جايگزين شدن يك الگوى پيوسته به جاى ديگرى است. در ادامه، به توضيح اين تعريف خواهيم پرداخت.

نگاهى به ديدگاه هاى شخصيت از منظر تغيير و ثبات

روان شناسان درباره اين پرسش كه براى شخصيت در سراسر عمر چه اتفاقى مى افتد، ديدگاه هاى متفاوتى دارند.

زيگموند فرويد اولين كسى است كه به مطالعه رسمى شخصيت پرداخته. وى درباره ظرفيت هاى سال هاى نخست زندگى معتقد بود كه همه تمايلات، ترجيحات و نگرش هايى كه به عنوان افراد بزرگ سال نشان مى دهيم، جابه جايى هاى انرژى از هدف هاى اصلى آن هستند كه نيازهاى غريزى را برآورده كرده اند.4 آنچه كه وى را متقاعد ساخت سال هاى نخستين با اهميت هستند خاطرات كودكى خود او و خاطراتى بود كه توسط بيماران بزرگ سال او فاش مى شدند.5 فرويد به طور فزاينده اى متوجه شد كه روان رنجورى بزرگ سالان در سال هاى نخستين زندگى شكل مى گيرد.

«تثبيت» يكى از اصطلاحات رايج وى در بررسى مراحل رشد است كه منجر به شكل گيرى ريخت هاى گوناگون مى شود. وى مى گويد: هرگاه نيازهاى كودك به طور عالى ارضا نشوند كودك در آن مرحله تثبيت مى شود. براى مثال، كودكى كه در مرحله دهانى تثبيت شده است بيش از اندازه به فعاليت هاى دهانى مانند خوردن، نوشيدن، سيگار كشيدن و بوسيدن علاقه دارد. اگر آنها به هنگام طفوليت در حد افراطى ارضا شده باشند، شخصيت دهانى بزرگ سال آنها به خوش بينى و وابستگى غيرعادى متمايل خواهد بود و در نتيجه، افرادى ساده لوح پرورش مى يابند. و اگر كودك در اين مرحله با پرخاشگرى دهانى دوره را گذرانده باشد دچار بدبينى، خصومت و پرخاشگرى بيش از اندازه خواهد شد; حرف هاى نيشدار مى زند و نسبت به ديگران خشونت نشان مى دهد. آنها نسبت به ديگران حسود هستند و براى تسلط يافتن بر آنان، مى كوشند آنها را استثمار كنند.

فرويد معتقد است شخصيت در حدود 5 سالگى شكل مى گيرد و پس از آن تغيير اندكى مى كند.

كارل يونگ (C.G. Yung)، يكى از پيشگامانى است كه تحول روانى را براى سراسر عمر مطرح كرد. وى معتقد بود كه شخصيت، علاوه بر آنچه بوده ايم، به وسيله آنچه اميدواريم كه باشيم تعيين مى شود. به اعتقاد يونگ، ما بدون توجه به سن رشد و نمو مى كنيم و همواره به سوى سطح كامل ترى از خودشكوفايى در حركتيم.6 با وجود اين، وى بر اين نكته تأكيد دارد كه تغييرات عمده شخصيت بين سنين 35 و 40 سالگى رخ مى دهد. اين دوره ميان سالى براى يونگ و بسيارى از بيمارانش زمان بحران شخصى بود. ميان سالى زمان طبيعى انتقال است كه تصور مى شود شخصيت در اين دوره دستخوش تغييرات لازم و سودمند گردد.

يونگ درباره اهميت تجربيات كودكى، با فرويد مخالف بود. وى آنها را با نفوذ مى دانست، اما نه در حدى كه شخصيت ما را در 5 سالگى شكل دهند. او معتقد بود كه ما بيشتر تحت تأثير تجربه هاى ميان سالى و اميدها و انتظارات براى آينده قرار داريم.

فروم (E. Fromm) با فرويد موافق بود كه پنج سال اول زندگى با اهميت است، اما باور نداشت كه شخصيت در پنج سالگى تثبيت شود. در عوض، او اظهار داشت كه رويدادهاى بعدى نيز مى توانند بر شخصيت اثر بگذارند.7

بنا بر نظر فروم، ما به وسيله ويژگى هاى اجتماعى، سياسى و اقتصادى جامعه خود شكل مى گيريم. با اين حال، اين نيروها به طور كامل منش ما را تعيين نمى كنند و ما عروسك هاى خيمه شب بازى نيستيم كه به نخ هايى كه جامعه آنها را مى كشد واكنش نشان دهيم، بلكه ما مجموعه اى از ويژگى ها يا سازوكارهاى روان شناختى داريم كه به وسيله آنها ماهيت خود و جامعه مان را شكل مى دهيم. فروم معتقد بود كه ما گرايشى فطرى به رشد و نمو و تحقق بخشيدن به توانمان داريم و اين تكليف اصلى ما در زندگى است.8

اريك اريكسون (1950) ديدگاهى كامل تر و منظم تر پيشنهاد كرد. وى مراحل روانى ـ اجتماعى را به موازات مراحل رشد روانى ـ جنسى فرويد به عنوان اصل موضوع پذيرفت و سپس آنها را به نوجوانى و سراسر سال هاى باقى مانده زندگى گسترش داد (رويكرد عمر).

اريكسون اعلام داشت كه شخصيت در يك مجموعه هشت مرحله اى در طول عمر به رشد خود ادامه مى دهد. او معتقد بود كه هر مرحله رشد، بحران يا نقطه تحول خاص خود را دارد كه مقدارى تغيير در رفتار و شخصيت ما را ايجاب مى كند.

نظريه اريكسون خوش بينى را مى پذيرد; زيرا هر يك از مراحل رشد روانى ـ اجتماعى با اينكه به اندازه كافى استرسزا هستند كه برچسب بحران به آنها زده شود، امكان پيامدى مثبت را نيز عرضه مى كنند. ما قادريم هر بحران را به صورتى كه سازگارانه و تقويت كننده باشد حل كنيم. اگر در يك مرحله ناكام شويم و پاسخى ناسازگارانه يا ضعفى بنيادى را پرورش دهيم، هنوز اميد تغيير در مرحله بعدى وجود دارد.

تأثيرات كودكى از نظر وى داراى اهميت اند، اما رويدادهاى مراحل بعدى مى توانند تجربيات ناگوار اولى را خنثا كنند. وى مى نويسد: ما توان آن را داريم كه به صورت هشيار رشد خود را در طول زندگى مان هدايت كنيم. ما صرفاً محصول تجربيات كودكى نيستيم.9

آلپورت (Allport)، «شخصيت» را اين گونه تعريف مى نمايد: سازماندهى پوياى نظام هاى روانى فيزيولوژيكى درون فرد كه رفتار و افكار شاخص را تعيين مى كند. وى گرچه شخصيت را همواره در حال تغيير و رشد مى داند، اما اين رشد را سازمان يافته مى داند. آلپورت شخصيت را مجزا يا ناپيوسته مى دانست; نه تنها هر فرد از همه افراد ديگر مجزّاست، بلكه هر شخص از گذشته خود نيز جداست.

بين كودكى و بزرگ سالى پيوستار شخصيت وجود ندارد. رفتار طفل را اميال ابتدايى و بازتاب ها برمى انگيزند، در حالى كه فرد بزرگ سال در سطح متفاوتى عمل مى كند. در واقع، دو شخصيت وجود دارد; يكى براى كودكى و يكى براى بزرگ سالى. اولى از نظر ماهيت، بيشتر زيستى است و دومى بيشتر روان شناختى. دومى از اولى به وجود نمى آيد.

آلپورت در نظريه صفات خود، صفات را در نتيجه موقعيت هاى گوناگون متغير مى داند. براى مثال، ممكن است شخص در يك موقعيت صفت نظم و در موقعيت ديگر صفت بى نظمى را نشان دهد.10

وى سه تيپ صفات فردى را معرفى كرد: اصلى، مركزى و ثانوى. وى براى صفات مركزى ثبات بيشترى قايل بود.

آلپورت در رويكرد خود به شخصيت، بر تأثير موقعيت فعلى شخص تأكيد كرد. اين تأكيد همچنين مهم ترين بخش ديدگاه انگيزش آلپورت است. به عقيده وى، اين حالت فعلى شخص است كه اهميت دارد و نه آنچه در مدت آموزش توالت رفتن يا بحران هاى كودكى ديگر اتفاق افتاده است. آنچه در گذشته اتفاق افتاده، گذشته و ديگر فعال نيست و رفتار حال را توجيه نمى كند.

در نگاه آلپورت، زندگى بزرگ سالان در كنترل هشيار آنهاست كه به صورت عقلانى متوجه حال بوده و براى آينده خود برنامه ريزى كرده و به طور فعال هويت خود را شكل مى دهند.

او همچنين قبول داشت كه مقدار زيادى از رفتار ما توسط صفات و گرايش هاى شخصى تعيين مى شود و زمانى كه اينها شكل مى گيرند تغييرشان دشوار است.11

كتل (Cattel) از ديگر روان شناسان با رويكرد صفات است كه صفات را به صورت گرايش هاى واكنش نسبتاً دايمى كه واحدهاى ساختارى بنيادى شخصيت هستند تعريف كرد.

وى ابتدا صفات مشترك را از صفات يگانه متمايز كرد. صفات مشترك صفاتى هستند كه هر كس تا اندازه اى از آن بهره مند است. هوش، برون گرايى و جمع گرايى مواردى از صفات مشترك مى باشند.12

در يك طبقه بندى ديگر، وى صفات را به صفات «سطحى» در برابر «عمقى» تقسيم كرد. صفات سطحى ويژگى هاى شخصى هستند كه به يكديگر همبسته اند، اما يك عامل شخصيت را تشكيل نمى دهند. به دليل آنكه صفات سطحى از چند عنصر تشكيل مى شوند پايدارى و دوام كمترى دارند و از اين رو، براى شناخت شخصيت با اهميت تر هستند، اما صفات عمقى كه عوامل متحدكننده شخصيت مى باشند و پايدارتر و دايمى ترند، اهميت بيشترى دارند.

اين صفات طبق خاستگاهشان (صفات سرشتى يا صفات محيط) طبقه بندى مى شوند. در نظام كتل صفات عمقى عناصر بنيادى شخصيت هستند. پژوهش كتل پيشنهاد مى كند كه در مجموع، يك سوم شخصيت به صورت ژنتيكى تعيين مى شود. دو سوم باقى مانده توسط تأثيرات محيطى تعيين مى شوند. وى براى رشد شخصيت انسان شش مرحله را مطرح كرد كه كل زندگى را دربر مى گيرد. در نگاه وى، چهارمين مرحله رشد باليدگى است كه از 23 سالگى تا 50 سالگى ادامه دارد و از نظر شغل، ازدواج و خانواده رضايت بخش و سازنده است. اين مرحله در مقايسه با مراحل قبلى از تغيير كمترى برخوردار بوده و بيشتر با ثبات مى شود و پايدارى هيجانى شخص افزايش مى يابد. كتل در طول اين مرحله تغيير ناچيزى را در علايق و نگرش ها يافت.13

آيزنك (Aysenck)، يكى ديگر از روان شناسان صفات است كه نظريه بسيار با نفوذى بر پايه سه بعد ارائه كرد. اين ابعاد كه تركيبى از صفات يا عوامل هستند عبارتند از:

1. برون گرايى در برابر درون گرايى;

2. روان رنجور خويى در برابر پايدارى هيجانى;

3. روان پويش خويى در برابر كنترل تكانه.

صفات و ابعادى كه آيزنك معرفى كرده است به رغم تفاوت محيطى و تأثيرات اجتماعى كه هر يك از ما با آنها مواجه هستيم، در سراسر عمر ثابت مى مانند. موقعيت هاى ما ممكن است تغيير كنند، اما اين ابعاد بدون تغيير مى مانند. براى مثال، كودك درونگرا، در بزرگ سالى همچنان درونگرا مى ماند.14 به نظر آيزنك، صفات به طور عمده توسط وراثت تعيين مى شوند.

وى تأثيرات محيط بر شخصيت، همچون تعامل خانواده در مدت كودكى را ناديده نمى گيرد، بلكه مدعى است كه آثار آنها محدود مى باشد. نتايج پژوهش خود وى اهميت تأثير محيطى خانواده بر شخصيت را رد مى كند.15

اسكينر (B.F. Skinner)، از رفتارنگرانى است كه انسان را محصول يادگيرى مى داند كه بيشتر توسط متغيرهاى بيرونى شكل گرفته است تا عوامل ژنتيكى. ممكن است ما تجربيات كودكى خود را مهم تر از آنهايى بدانيم كه بعدتر در بزرگ سالى رخ داده اند; زيرا رفتارهاى بنيادى ما در كودكى شكل مى گيرند. با اين حال، اين بدان معنا نيست كه رفتار نمى تواند در بزرگ سالى تغيير كند; آنچه در كودكى آموخته شده است مى تواند يادگيرى زدايى شود يا تغيير كند و در هر سنى الگوهاى رفتار را مى توان فراگيرى كرد. موفقيت هاى شيوه هاى تغيير رفتار اين ادعا را ثابت مى كند.16

در ميان نظريه هاى شخصيت، توافق بيشترى در مورد ثبات و پايدارى در دراز مدت وجود دارد. همه اين نظريه ها مى پذيرند كه شخصيت در طولانى مدت و بخصوص با رسيدن به سن بزرگ سالى از ثبات قابل توجهى برخوردار است، ولى با اين حال، از نظر دلايلى كه براى اين پايدارى ذكر مى كنند و نيز از نظر توانايى بالقوّه افراد براى تغيير، با يكديگر متفاوتند. در حالى كه نظريه پردازان صفات بر نقش تأثيرات وراثتى تأكيد دارند و نظريه پردازان روان كاوى بر تداوم ساختارهاى شخصيت كه در سال هاى اوليه زندگى شكل گرفته است اصرار مىورزند، نظريه هاى شناختى بر نقش فرد در انتخاب موقعيت هايى كه موجب ثبات در طول زمان است و نيز بر نقش ساير افرادى كه موجب تأييد خود پنداره فرد مى شوند تكيه مى كند. بنابراين، در نظريه هاى شناختى انگيزش هايى شناختى مانند نياز به تأييد و قائم به ذات بودن مورد تأكيد قرار مى گيرد. اغلب نظريه پردازان شناختى به توان بالقوّه بيشترى براى تغيير اعتقاد دارند تا نظريه پردازان روان كاوى و صفات. همان گونه كه اشاره شد، اين موضوع را با بررسى هاى علمى صورت گرفته از سوى روان شناسان با رويكرد صفات دنبال مى كنيم.

رويكرد صفات درباره شخصيت

الگوهاى صفات شخصيتى به دلايلى مورد توجه و اهميت بيشترى هستند: هماهنگى با گستره وسيعى از رويكردهاى نظرى; پايه بودن براى بيشتر پژوهش هاى مربوط به شخصيت; و اساس نظرى بودن براى مقياس هاى شخصيت. اين رويكرد پس از ركود در دهه هاى 60 و 70 سده بيستم به دليل غلبه رويكردهاى رفتارگرايى بر عرصه روان شناسى، از دهه 80 تاكنون رونقى دوباره يافته است. گسترش مدل هاى آمارى و نيز پيشرفت سريع خدمات رايانه اى اين امكان را به وجود آورده است كه مسائل پيچيده انسانى به روش هاى كاملا تجربى و عينى مورد بررسى قرار گيرند و روان شناسى شخصيت نيز از اين امكانات بى بهره نبوده است. در طى 20 سال اخير تغييرات برجسته اى در علم شخصيت به وجود آمده است. روان شناسى صفت كه اوج آن در دهه 1970 بوده است، در حال حاضر الگوى غالب در روان شناسى شخصيت شده است.

تعريف صفت و تغيير شخصيت

صفات، گرايش هاى عمومى هستند كه در گستره وسيعى از اعمال خاص ابراز مى شوند. صفات اغلب سبب مى شوند افراد رفتارهاى كاملا جديدى داشته باشند، كه گاهى اوقات بعد از فكر و برنامه زياد انجام مى شوند. صفات از بسيارى جهات مشابه انگيزه ها هستند تا عادت ها. عادت ها تكرار بدون انديشه رفتارهاى پيشين هستند. به نظر مى رسد «صفت» كلمه كلى ترى است كه حاكى از جنبه هاى انگيزشى، سبكى و... انسان است.

از ديدگاه صفات، تغيير شخصيتى به معناى جايگزين شدن يك الگوى پيوسته به جاى ديگرى است.17 الگوهاى پيوسته بدين معناست كه صفات بايد در طى زمان و در خلال موقعيت ها ديده شوند; يعنى صفات از خلقيات گذرا، حالت هاى موقت ذهن يا آثار موقتى فشارها و تنش ها قابل تمايز هستند. اگر فردى امروز مضطرب و متخاصم است، اما فردا آرام و مهربان باشد، اين عواطف به موقعيت نسبت داده مى شود ـ فشارِ كارى يا دلخورى از همسر ـ تنها زمانى كه عواطف، نگرش يا سبك، على رغم تغيير شرايط ادامه مى يابد ما عمل يك صفت را استنباط مى كنيم.

راه كارهاى تعيين صفات

تعدادى از ويژگى هاى انسان واجد تعريف صفات هستند. صفات شامل صفات جسمى (بلند قدى، سلامتى)، صفات توانايى (تيزهوشى، استعداد موسيقى) و صفات اجتماعى (ثروتمند، مشهور) هستند. علاقه مندى ما به صفات شخصيت در اين است كه سبك هاى هيجانى، بين فردى، تجربى و انگيزشى را توصيف نماييم. يك راه براى فهم گستره و تنوع صفات شخصيت مراجعه به لغت نامه است.

راه معمول تر با نظريه روان شناختى و بصيرت متخصصان و پژوهشگران آموزش ديده شروع گشته است. نظريه هايى درباره ويژگى هاى خاص، اغلب سبب ايجاد مقياس هاى صفت شده اند; صدها مقياس به اين شكل به وجود آمده است.

انواع نظرات روان شناختى يونگ اساس بسيارى از ابزارها شدند. به ويژه مقياس هايى براى اندازه گيرى دو نگرش درون گرايى و برون گرايى يونگ به سرعت مشهور شدند.

تحوّل الگوهاى صفات

آلپورت و ادبرت (1936) در مطالعه بر روى يك لغت نامه كامل، حدود 18000 صفت ـ كلمات موصوفى ـ پيدا كردند.18 آلپورت و ادبرت با خوشه بندى مترادف ها و شناسايى حدود 4000 كلمه، كه به طرز مشخصى به صفات شخصيتى اشاره داشتند، كنترل و غربال صفات را آغاز كردند. قدم بعدى توسط ريموند كتل (1946) برداشته شد كه گروه هايى از مترادف ها براى 4000 كلمه تشكيل داد و سرانجام آنها را در 35 خوشه خلاصه كرد. آنها در يك مطالعه درجه بندى شخصيت استفاده شدند; 35 مقياس، عامل بندى و 12 بعد شناسايى شدند. اين ابعاد با تركيب چهار بعد ديگر كه كتل در مطالعات پرسشنامه اى دريافته بود، اساس پرسشنامه شخصيتى كتل يعنى پرسشنامه 16 عاملى شخصيت را تشكيل دادند (كتل، ابرو تاتسوكا، 1970) بعدها آيزنك الگوى سه عاملى خود را معرفى كرد، اما پيچيدگى الگوى كتل و سادگى مدل آيزنك عده اى از انديشمندان را واداشت تا نظريه پنج عاملى را در شخصيت مطرح سازند. آنان در اين الگو سعى دارند همگرايى رويكردهاى گوناكون را حول اين محور به اثبات رسانند.

اين يك طبقه بندى نسبتاً جامع از صفات شخصيت است، و براى شخصيت كاربردهاى اساسى دارد. براى مثال، كار جستوجوى تغييرات سنى بى اندازه ساده مى شود. به جاى مجبور شدن براى توجه به 18000 صفت مجزّا كه در زبان انگليسى نامگذارى شده اند، و صدها مقياس به وجود آمده توسط روان شناسان، مى توانيم بر پنج گروه كلى صفات تمركز كنيم. با نمونه گيرى صفات از هر حيطه، مى توانيم به عقيده معقولى درباره اينكه چگونه همه صفات با سن ارتباط دارند برسيم.

روان شناسان شخصيت از ديدگاه هاى متفاوت بر روى الگوى پنج عاملى شخصيت متمركز شده اند كه تمام صفات مورد اشاره در افواه عامه مردم و نظريه هاى علمى شخصيت را دربر مى گيرد. با مطالعه اين پنج عامل در سراسر دوره زندگى مى توان به طور واقعى همه آنچه را كه به موازات بزرگ تر شدن افراد (اعم از مرد و زن) در شخصيت آنان روى مى دهد مطالعه كرد.19

شخصيت بر اساس اين الگو عبارت است از: گرايش هاى ديرپا در حوزه هاى روان نژندگرايى، برون گرايى، انعطاف پذيرى، دوست داشتنى بودن و با وجدان بودن.

عوامل و برخى صفات معرف كه آنها را تعريف مى كند، بر اساس الگوى 5 عاملى در جدول زير فهرست شده است:

جدول 1: الگوى پنج عاملى شخصيت

روان رنجورى دوست داشتنى بودن برون گرايى وظيفه شناسى انعطاف پذيرى

آرام ـ نگران بى‌رحم ـ خوش قلب خوددارـ پرعاطفه مسامحه كار ـ وظيفه شناس واقع بين ـ تخيلى

متين ـ تندمزاج بدگمان ـ زودباور منزوى ـ معاشرتى تنبل ـ سخت كوش غيرخلاق ـ خلاق

از خودراضى ـ دلسوز خسيس ـ سخاوتمند بى صدا ـ پرحرف بى انضباط ـ منظم سنّتى ـ مبتكر

پررو ـ كم رو متخاصم ـ باگذشت منفعل ـ فعال وقت نشناس ـ وقت شناس ترجيح جريان عادى ـ ترجيح چيزهاى متنوع

بى احساس ـ احساساتى خرده گير ـ آسان گير باوقارـ سرخوش بى هدف ـ بلندپرواز غيركنجكاو ـ كنجكاو

پرطاقت ـ حساس تندخو ـ خوش طبع بى احساس ـ پرشور ناپيگير ـ ثابت قدم محافظه كار ـ آزادي‌خواه

تغيير يا ثبات صفات

تا اينجا با بخشى از نظريه هاى علمى درباره تغيير شخصيت و رويكرد صفات آشنا شديم، اما لازم است به جاى صحبت درباره آنچه ممكن است باشد يا خواهد شد، از تلاش هاى تحقيقاتى 40 سال گذشته استفاده كنيم تا ببينيم واقعاً چه روى مى دهد.

در يك تحقيق طولى كه توسط كرى و كوستا با آزمون كتل صورت گرفته است نتايج زير به دست آمد:

از 16 مقياس، دو مقياس هوش و استقلال اجتماعى به طور معنادارى در اجراى دوم بالاتر بودند; 14 مقياس هيچ شواهدى مبنى بر تغيير در طى فاصله 10 سال پژوهش نشان ندادند. تنش، ماجراجويى، تفكر آزادانديش، زودرنجى، و نيرومندى فراخود در بين ساير صفات نسبت به ميانگين نمونه، نه افزايش نشان دادند و نه كاهش.20

كنجكاوى آنان درباره تغييرات مشاهده شده، آنها را به اين نتيجه رساند كه احتمالا افزايش در نمره هاى هوش، موضوعى مربوط به تست زنى است. وقتى يك تست دوبار به افراد داده مى شود آنها بار دوم بهتر عمل مى كنند، حتى با وجود آنكه آنها واقعاً باهوش تر نشده اند. اين امر به «اثر تمرين» معروف است. به علاوه، تستى كه در مرتبه اول در آزمايشگاه داده شده بود تحت محدوديت زمانى بود، اما در سال 1975 مردان تست را در خانه و با سرعت خودشان كامل كردند. دادن وقت بيشتر ممكن است نمره ها را بهبود بخشد.

تغيير طولى و افزايش در مقياس استقلال اجتماعى موجب حيرت بيشترى شد; زيرا تفاوت هاى مقطعى در اين صفت وجود نداشت. استقلال اجتماعى يك جنبه از درون گرايى است و يافته ها ممكن است شاهدى بر اين موضوع باشد كه افراد مسن درون گراتر مى شوند; تفسيرى كه برخى از نظريه هاى پيرشدگى از آن حمايت مى كند. اما عوامل 16گانه كتل مقياس هاى مختلف ديگرى نيز دارد كه ساير اشكال برون گرايى را مى سنجند و هيچ كدام از اين مقياس ها تغيير مشابهى در نمونه نشان نمى داد.

شيوه مستقيم براى بررسى اينكه آيا اين امر نتيجه شانس است يا خير، يك پژوهش طولى مستقل است كه توسط «دانشگاه دوك» در طى يك دوره 8 ساله صورت پذيرفت.21 اين پژوهشگران نيز گزارش كردند كه آزمودنى هاى آنها در تست دوم هوش پيشرفت داشتند، اما آنها تفاوت هاى مقطعى و تغييرات طولى در استقلال اجتماعى پيدا نكردند. اين نشان مى دهد مشاهده تغيير در آزمون اول در اين زمينه نتيجه شانس است.

كوستا و مك كرى مطالعات خود را با روش ها و شيوه هاى مختلف تحقيق ادامه دادند. در يك مطالعه طولى 6 ساله شامل 983 مرد و زن كه دامنه سنى آنها بين 21 تا 96 سال بود، خود گزارشى ها و چند تحليل موازى روى درجه بندى هاى همسران 167 مرد و زن به اين نتيجه رسيدند كه با وجود افزايش و كاهش در برخى صفات، هيچ كدام بيش از 10% از واريانس در نمره هاى شخصيت را تبيين نكرد; نتيجه اين تحقيقات نيز اين است كه سن و پيرشدن با شخصيت رابطه ضعيفى دارد.

آنها براى مشاهده تمام پنج عامل در يك پژوهش 7 ساله كه از سال 1983 آغاز شد، از شركت كنندگان خواستند تا دوستان يا همسايگانى كه آنها را به خوبى مى شناختند بر اساس آزمون 5 عاملى درجه بندى كنند. در سال 1990 با درجه بندى كنندگان همسالان تماس مجدد گرفته شد و آزمون انجام شد; تحليل هاى مقطعى اثرات بسيار كمى نشان دادند. تحليل هاى طولى هيچ تغييرى براى مردان نشان ندادند، اما افزايش اندكى در وظيفه شناسى براى زنان نشان دادند. در نهايت، تحليل هاى زنجيره اى هيچ اثر معنادارى براى هيچ كدام از عوامل نشان ندادند.

به نظر مى رسد شخصيتى كه توسط دوستان و همسالان قضاوت مى شود در طى 7 سال بزرگ سالى كمى تغيير مى يابد. در واقع، به نظر مى رسد كه بسيارى از عوامل (نمونه گيرى، تفاوت هاى گروه، اثرات تمرين، وسايل و زمان اندازه گيرى) بر نتايجى كه ـ به اصطلاح ـ آثار پيرشدن ناميده مى شوند، و احتمالا كاذب هستند، تأثير مى گذارند. صرفاً زمانى كه چنين شواهدى با يكديگر مورد بررسى قرار مى گيرند مى توان نتيجه گيرى هاى منطقى انجام داد.

كوستا، هربست، مك كرى و سيگلر (2000) پژوهشى طولى بر روى 2274 دانشجوى مرد در دانشگاه كاليفرنياى شمالى انجام دادند. آنها در ابتداى سنجش حدود 40 سال سن داشتند و دوباره بعد از 6 تا 9 سال مجدداً مورد سنجش قرار گرفتند. تحليل ها كاهش معنادارى در برخى صفات نشان دادند، اما بسيار ناچيز بود: حدود يك دهم يك انحراف استاندارد.

مطالعه پژوهش هاى طولى كه در اين زمينه صورت گرفته است نشان مى دهد: در طى 30 سال، تعدادى از بزرگ سالان تغييراتى اساسى در ساختارهاى زندگى خود تجربه مى كنند. آنها ممكن است ازدواج نموده و طلاق گرفته، و بسيارى تغيير شغل داده، يا ترك خدمت كرده، و يا بازنشست شده باشند و هزاران اتفاق ديگر در زندگى شان افتاده باشد. با اين حال، اغلب،تغييرات محسوسى در وضع ابعاد پنج گانه شخصيت آنها روى نخواهد داد.22

نتيجه برخى پژوهش هاى ديگر

بسيارى بر اين باورند كه شخصيت به واسطه تجربه هاى دوران كودكى و بخصوص شيوه هاى كودك پرورى، ايجاد مى شود; اما اين موضوع با يافته هاى تكرارشده مبنى بر وجود تفاوت هاى بين نسلى نسبتاً ناچيز و كوچك در صفاتى مانند اضطراب، تكانشورى و انعطاف پذيرى نسبت به احساس به خوبى تطبيق نمى كند. در 50 سال گذشته در ماهيت الگوهاى فرزندپرورى تغييراتى اساسى روى داده است، با اين وجود تأثير آن بر شخصيت بزرگ سالى اندك بوده است.23 يكى از تفسيرهاى اين يافته حاكى از آن است كه صفت ها به طور ژنتيكى مشخص مى شوند.

چه چيز تغيير مى كند؟

در طول دوران بزرگ سالى افراد از لحاظ فيزيكى، كاركردهاى حافظه به تدريج كاهش مى يابد. همراه با افزايش سن، وضعيت زندگى نيز دچار تغيير مى شود; فرزندان رشد كرده، براى فرد موقعيت هاى گوناگونى مانند تغيير شغل، بازنشستگى و مانند آن رخ مى دهد. با اين حال، افراد خود را با اين شرايط وفق مى دهند. پس چگونه تغيير نمى كنيم؟

بايد گفت: درست است كه رفتارهاى افراد در موقعيت هاى مختلف، متفاوت است، اما بايد توجه داشت كه هيچ گونه تضادى در گفتن اينكه شخصيت ثابت باقى مى ماند و رفتار دچار تغيير مى شود وجود ندارد. فرد فعال در يك شرايط زندگى به ورزش مى پردازد و احتمالا، پس از ازدواج و يا بعد از كاهش توان جسمى، فعاليت هاى وى به صورت تقليل يافته ادامه مى يابد; بدين معنا كه على رغم ضعف جسم، روح پرتوان باقى مى ماند.

ملاحظات مشابهى هم در مورد ايده ها، باورها و نگرش ها صادقند. روان شناسان اجتماعى وقت زيادى را صرف مطالعه فرايندهاى پيچيده و مبهمى كرده اند كه نگرش ها را تغيير مى دهند، در حالى كه مى دانيم بدون شك اين نگرش ها دچار تغيير مى شوند. تحولات جديد انديشه هاى جديدى مى طلبند، البته هيچ يك از اينها به معناى تغيير در شخصيت نيست. افراد همان گونه كه گاهى مذهب، حزب سياسى و حرفه خود را عوض مى كنند، افكارشان را هم تغيير مى دهند.24

نتايج پژوهش هاى كيمل نيز با يافته هاى ما موافق است. او مى گويد: صفات شخصيت معمولا ثبات دارند، حال آنكه رفتار و نقش هاى اجتماعى ـ كه وى آنها را داراى مركزيت كمترى مى داند ـ با افزايش سن دچار تغيير مى شوند. بنابراين، او اظهار داشت كه بعضى جنبه هاى شخصيت بسيار با ثبات و تعدادى داراى ثبات كمترى هستند.25

جك بلوك مجموعه قابل ملاحظه اى از مطالعات طولى اجرا شده در دانشگاه بركلى را گزارش نمود; گزارش هاى شخصيتى حدود 200 پسر و دختر در 50 سال اخير. اين گزارش ها شامل نمره هاى آزمون يادداشت هاى مربيان، زندگى نامه ها و بسيارى از اسناد ديگر بودند. در هر يك از چهار دوره زمانى سه سال اول دبيرستان، سه سال آخر دبيرستان، 30 سالگى و 40 سالگى دوران مستقلى اين گزارش ها را بررسى كردند. حتى زمانى كه داوران متفاوتى براى هر دوره زمانى مورد استفاده قرار گرفتند باز هم هنگام مقايسه افراد در طول زمان، شواهد قابل ملاحظه اى از ثبات در شخصيت به دست آمد.

در مطالعه اى ديگر كه بر روى والدين اين آزمودنى ها انجام شد، درجه بندى هايى در فاصله 40 ساله (از 30 تا 70 سالگى) صورت گرفت، على رغم متفاوت بودن داوران و ناپايايى مقياس هاى تك سؤالى، باز هم بسيارى از درجه بندى ها همبستگى معنادارى در طول زمان نشان دادند.26

در حقيقت، تمام پرسشنامه هاى شخصيتى كه به صورت طولى اجرا شده اند همه سطوحى استثنايى از ثبات نشان داده اند.

در اينجا مناسب است مطالبى را در مورد آنچه افراد انجام مى دهند بيان نماييم. مطالعه تغييرات حاصله در اشخاص عمدتاً بسيار پيچيده تر و متقابلا بسيار جذاب تر از مطالعه تغيير در گروه هاست. مطالعات طولى متعددى در اين زمينه انجام شده است كه به طور يكپارچه حالت ثبات را تأييد مى كنند. نتايج پژوهش هاى انجام شده شواهد همسانى از ميزان ثبات در فواصلى بالا تا 30 سال را نشان مى دهند. اين بدين معناست كه در طى 30 سال تعدادى از بزرگ سالان تغييراتى اساسى را در ساختارهاى زندگى خود تجربه مى كنند. آنها ممكن است ازدواج نموده، طلاق گرفته و يا مجدداً ازدواج كنند. علاوه بر اين، احتمال دارد كه محل زندگى خود را چندين بار تغيير دهند. بسيارى از آنها تغييرات شغلى، ترك خدمت، ترفيع و بازنشستگى را تجربه خواهند كرد. دوستان و حاميان صميمى فوت نموده، نقل مكان كرده يا صميميت خود را از دست خواهند داد. فرزندان به دنيا مى آيند، بزرگ مى شوند، ازدواج مى كنند و براى خود خانواده تشكيل مى دهند. افراد از لحاظ زيست شناختى بزرگ خواهند شد و تغييراتى در ظاهر، سلامتى، قدرت حافظه و توانايى هاى حسى خود مشاهده خواهند كرد. جنگ ها، افسردگى ها و تغييرات اجتماعى مى آيند و مى روند. بسيارى از افراد ده ها كتاب خواهند خواند، صدها فيلم سينمايى خواهند ديد و... . با اين حال، اغلب تغييرات محسوسى در وضع پنج گانه شخصيت آنها روى نخواهد داد.27

در اين زمينه، مك آدامز، يكى از نظريه پردازان معاصر شخصيت، سه سطح شخصيت، يعنى صفات خلقى، مسائل شخصى، و شرح زندگى را معرفى كرده است. وى تغييرات موجود در شرايط اقتصادى، ترك كردن دانشگاه، ازدواج، پدر ـ مادرى، طلاق، از دست دادن شغل يا ارتقاى شغل، بحران ميان سالى و والدين سالخورده را مواردى از مشكلاتى مى داند كه بر شخصيت ما اثر مى گذارند يا دست كم مى توانند بخشى از شخصيت ما را تغيير دهند كه ما به عنوان افراد بزرگ سال بايد با آنها سازگار شويم.28

اولين سطح (صفات خلقى) به صفات ارثى ـ از نوعى كه توسط مك كرى و كوستا مورد بحث قرار گرفت ـ اشاره دارد; يعنى ويژگى هاى شخصيت كه معلوم شده است از حدود 30 سالگى به بعد نسبتاً ثابت و بدون تغيير مى مانند.

سطح دوم شخصيت (مسائل شخصى) به اين موارد اشاره دارد: احساس هاى هشيار ما، برنامه ها، هدف ها، آنچه مى خواهيم، اينكه چگونه سعى مى كنيم به آنها برسيم يا آنها را به دست آوريم، اينكه به چه چيزى علاقه مند هستيم، و اينكه درباره فرد موجود در زندگى مان چه احساسى داريم. اين احساس ها، برنامه ها و هدف ها در طول عمر و در نتيجه نيروهاى اجتماعى و محيطى كه با آنها مواجه مى شويم شايد به مقدار زياد و به دفعات تغيير خواهند كرد. برخى از رويدادهاى زندگى را كه به آنها اشاره كرديم، مثل پدرى و مادرى، ترفيع شغلى يا طلاق، در نظر بگيريد. تمام اين موقعيت ها مى توانند به معناى تغييراتى در برنامه ها، قصدها و احساس ها باشند. با اين حال، صفات خلقى زيربنايى ـ مثلا، سطح بنيادى روان رنجور خويى يا برون گرايى يا وظيفه شناسى كه توسط آنها با اين موقعيت هاى زندگى مواجه مى شويم ـ نسبتاً بى تغيير مى مانند.

سومين سطح شخصيت (شرح زندگى) به شكل دهى خود، دست يابى به احساس هويت و يافتن وحدت، انسجام و هدف در زندگى اشاره دارد. ما همواره درباره اينكه چه كسى هستيم و چه جايى در دنيا داريم يك داستان زندگى مى سازيم. همانند مسائل شخصى مان، شرح زندگى ما در پاسخ به درخواست هاى هميشه در تغيير محيطمان عوض مى شود. در بزرگ سالى، زمانى كه هر دوره زندگى آشكار مى شود، به شرح زندگى خود شكل دوباره مى دهيم; زيرا هر مرحله درخواست ها، چالش ها و فرصت هاى متفاوتى را به بار مى آورد كه بايد با آنها كنار بياييم.

پس در اين ديدگاه، بخشى از شخصيت ما (صفات خلقى زيربنايى) ثابت مى ماند، در حالى كه قضاوت هاى هشيار ما درباره اينكه چه كسى هستيم و چه كسى دوست داريم باشيم دستخوش تغيير مى شوند، و اين ما را به تأثير ديگرى مى رساند كه بايد به آن توجه كنيم.29

بررسى اين موضوع از ديدگاه اسلام و روايات و علم اخلاق نيز زواياى بسيارى دارد كه برخى از آنها عبارت است از: آيا برخى ويژگى هاى انسانى زودتر قابل تغيير هستند يا خير و تا چه زمان؟ امكان توبه در روايات مربوط به كدام ويژگى هاست؟ در دعاى «عديله» از خداوند مى خواهيم كه ما را از عدول در ايمان و اعتقادات هنگام مرگ پناه دهد; آيا از اين گونه گزاره ها مى توانيم تغيير و تحول در صفات را استفاده كنيم؟ و... از اين همه، در اين بخش، تنها اين موضوع را با توجه به بعد اخلاقى دين، كه به نظريه صفات بيشتر نزديك است، پى مى گيريم.

تغييرپذيرى صفات از نگاه اسلام و اخلاق

در آغاز كتاب هاى اخلاقى اين پرسش كه «آيا اخلاق قابل تغيير است؟» مورد بررسى قرار گرفته است; چنان كه مرحوم نراقى در اين زمينه مى نويسد: «دانشمندان پيشين در امكان يا عدم امكان زايل كردن و از ميان بردن اخلاق اختلاف دارند; بعضى معتقدند كه هيچ خلق و خويى در انسان فطرى نيست و بنابراين، همه خوى ها تغييرپذير است، و دسته هاى ديگر برآنند كه خوى ها فطرى است و لذا هيچ خلق و خويى تغييرپذير نيست. و قول سوم اين است كه بعضى از خلق ها فطرى و طبيعى است كه زوال آن امكان ناپذير و بعضى طبيعى و حاصل اسباب خارجى است، كه زوال آن ممكن است.»30

ايشان ضمن ارائه ادلّه گروه دوم و سوم و رد آنها مى نويسد: «دانشمندان متأخر قول اول را ترجيح داده و گفته اند: اخلاق نه طبيعى و فطرى است و نه مخالف طبيعت، بلكه نفس به ذات خود قابل و مستعد اتصاف به هر يك از دو طرف تضاد است; يا به آسانى، اگر موافق مزاج باشد يا به سختى، اگر مخالف آن باشد. پس اختلاف مردم در اخلاق به علت اختلاف آنان در انتخاب اسباب خارجى و اشتغال به آنهاست.»31

بنابراين، هيچ كس مجبور نيست كه بر اخلاق بد باقى بماند يا بر اخلاق خوب; صاحبان سجاياى نيكو ممكن است بر اثر هواپرستى در منجلاب اخلاق سوء سقوط كنند و صاحبان سجاياى زشت ممكن است زير نظر استاد و مربّى و در سايه خودسازى به بالاترين مراحل كمال عروج نمايند.32 حال كه اصل تغييرپذيرى صفات پذيرفته شده است، مناسب است شكل گيرى و شرايط تغيير صفات را بررسى كنيم.

شكل گيرى اخلاق

توجه به نحوه به وجود آمدن يك ملكه اخلاقى به ما اين قدرت را مى دهد كه راه تغيير آن را نيز پيدا كنيم، مسئله چنين است كه هر عمل خوب يا بد، اثر موافق خود را در روح انسان باقى مى گذارد و روح را به تدريج به سوى خود جلب مى كند. تكرار اين عمل آن اثر را بيشتر و قوى تر مى سازد و كم كم كيفيتى به نام عادت حاصل مى شود. از اين رو، پيشوايان دين نيز بر انجام اعمال نيك به طور استمرار و دوام سفارش كرده اند. در كتاب كافى از ابى جعفر(عليه السلام)نقل شده است: «محبوب ترين اعمال در نزد خداوند عملى است كه بنده بر آن مداومت داشته باشد گرچه اندك و كم است.»33 بديهى است كه هدف و انگيزه از استمرار عمل نيك همانا وصول به مرحله عادت است و هرگاه عادت استمرار يابد به صورت ملكه درمى آيد. نقش عادت در سازندگى شخصيت انسان آنچنان است كه امام على(عليه السلام) آن را طبيعت دوم آدمى معرفى مى كند.34

تربيت و بازسازى

پيش از شكل گيرى عادات و ملكات، دفتر ذهن كودكان خالى است و براى پذيرش و شكوفا شدن آماده است. والدين، مربيان واقعى كودكان هستند كه در دفتر ذهنى آنان خطوط اصلى تربيت را ترسيم مى نمايند. از همين جا به اهميت و حساس بودن وظيفه پدران و مادران مى توان پى برد; زيرا آنان نيازى به ويران كردن و بازسازى مجدد ندارند، بلكه از همان آغاز به ساختن و پرداختن اشتغال مىورزند. از اين رو، حضرت على(عليه السلام)مى فرمايد: «قلب نوجوان همانند زمين آماده اى است كه با همه وجود آماده پذيرش و قبول بوده، هر چه در آن افشانده شود پذيرا خواهد شد.»35 افراد پس از گذشت زمان و ريشه دار شدن روحيات طبق عادات تحصيل شده و مطابق آن روحيات، عمل مى كنند. از اين پس ايجاد دگرگونى عميق در رفتارها و انديشه هاى شكل گرفته كارى دشوار خواهد بود. كار تربيت مانند ساختن بنا در زمين خالى و مسطح است و بازسازى آن مانند تخريب يك خانه و از نو ساختن آن. بديهى است اين بازسازى و تربيت مجدد بسيار دشوارتر است، زيرا انسان ها به آنچه دارند علاقه مند بوده و از آن دفاع مى نمايند.36 افراد براى دفاع از عقايد و رفتارهاى خود، حتى حاضرند دست به جنگ و خون ريزى بزنند. و هر چه در اين مسير تعصب و لجاجت بيشتر باشد درگيرى و مقاومت بيشتر است.

تغيير صفات و عادات

همان گونه كه عادات و ملكات اخلاقى در سايه تكرار عمل شكل مى گيرند، از همين طريق قابل زوال و تغيير هستند. البته اثر تلقين، تفكر، تعليمات صحيح و محيط سالم را در فراهم كردن زمينه هاى روحى و براى پذيرش و تشكيل ملكات خوب نمى توان ناديده گرفت.37

بديهى است هنگامى كه صفتى يا رفتارى عادت شد تغيير دادن آن دشوار خواهد بود. بر همين اساس، امام على(عليه السلام)مى فرمايد: «دشوارترين سياست ها تغيير دادن عادت هاست.»38 و نيز مى فرمايد: «عادت بر هر انسانى سلطه دارد.»39عادات آنچنان عنان آدمى را مى گيرد كه راه گريز را مى بندد، به گونه اى كه تغيير دادن و محو كردن يك عادت به معجزه تعبير شده است.40 حضرت همچنين مى فرمايد: «هر كارى شدنى است، مگر تغيير دادن طبايع.»41

بنابراين، بايد دوره كودكى مراقب بود كه صفات و رفتارهاى زشت بر انسان عادت نشود تا نياز به تغيير و تبديل آن باشد. از اين رو، امام على(عليه السلام) در سفارش به فرزند خود مى فرمايد: «دل نوجوان مانند زمين خالص است; هر چه در آن افكنده شود، آن را مى پذيرد. از اين رو، پيش از آن كه دلت سخت گردد و خردت مشغول شود به تأديب و تربيت تو شتافتم.»42

آرى، بايد كوشيد تا صفات زيبا و رفتار نيكو عادت انسان شود تا نياز به بازسازى و تغيير عادات پيش نيايد. به تعبير ديگر، بايد پيش گيرى را مقدّم داشت. امام(عليه السلام)نيز در اين باره مى فرمايد: «از هر خوبى بهترين آن را براى خود برگزين; زيرا خوبى عادت است. از هر خويى از بدترين آن دورى كن و در راه دورى كردن از آن با نفس خود بستيز; زيرا بدى سرسخت و لجوج است.»43

تأثير روحيات و سن در تغييرپذيرى

پس از پذيرفتن اصل تغييرپذيرى اخلاق و نحوه شكل گيرى ملكات، اين پرسش مطرح است كه چه عواملى بر اين تغييرپذيرى اثرگذار مى باشند. در اينجا تنها به دو عامل روحيات و سن افراد اشاره مى كنيم.

الف. روحيات

افراد به خاطر روحياتى كه دارند، در مقابل تغيير و تحولات اخلاقى به سه گونه برخورد مى كنند:

قسم اول، اشخاص بى طرف هستند كه در صورت وجود توجيهات محكم و روشن و منطقى، از يك نوع آمادگى قبلى براى تأثيرپذيرى برخوردارند.

قسم دوم، اشخاص پذيرا و جوينده هستند كه در مسير تربيت و تحول نه تنها حالت آمادگى دارند، بلكه از حالت پذيرش نيز برخوردارند.

قسم سوم، اشخاص مقاومند، كه در مقابل هرگونه تربيت و تحولى مقاومت و ايستادگى مى كنند.

وجود اين روحيات در طول زندگى، به ويژه بزرگ سالى، تفاوت هاى اساسى را در تغييرپذيرى به وجود مى آورد.

قرآن كريم از هدايت ناپذيرى و بسته بودن دل هاى كسانى كه به علت هاى شناختى و رفتارى دچار اين گونه مقاومت ها شده اند تعبيرات گوناگونى دارد. و براى قلب و نفس آنها تعبيراتى مانند: ختم، طبع، كنان، غلاف، صرف، قفل، زين، قساوت، مرض و...44 آورده است.

اين افراد، لجوجانى هستند كه به خاطر تيرگى جهل و تاريكى جحد، عالماً و عامداً از پذيرش حق سرباز مى زنند و به خود اجازه پذيرش حق را نمى دهند و از بسيارى از نعمت ها محروم مى شوند.45 امام على(عليه السلام)مى فرمايد: «لجاحت انديشه را تباه مى كند»46 و «براى فرد لجوج تدبيرى نيست.»47 و نيز مى فرمايد: «آنكه لجاجت كند و بر اين لجاجت خويش پافشارى كند، او همان بخت برگشته اى است كه خداوند بر دلش پرده زده و پيشامدهاى ناگوار بر فراز سرش قرار گرفته است.»48 بنابرين، روحيات افراد در پذيرش و تغيير صفات و خلقيات مؤثر است.

ب. سن

اگرچه بسيارى از كارها و چيزها در بسيارى از دوره ها و زمان ها و شرايط امكان پذير است، ولى به طور قطع و مسلم همان چيز و همان كار در زمان و دوره خاصى خيلى بهتر، سهل تر و عملى تر است. هر دوره اى از سال هاى زندگى تا حدى داراى ويژگى هاى خاص است كه تعليم و تربيت در آنها متفاوت است. بى دليل نيست كه گفته اند: «علم آموزى در دوره خردسالى همانند نقشى است كه بر سنگ حكاكى شده باشد»;49 يعنى استقرار و دوام دارد. تربيت اخلاقى هم اگرچه تا آخر عمر امرى ممكن است، در برخى از دوره هاى عمر سهل تر و امكان پذيرتر است. از همين روست كه اسلام براى دوره كودكى و نوجوانى اهميت خاصى قايل شده است. در روايتى از امام صادق(عليه السلام)آمده است: «نوجوانان را دريابيد; زيرا آنان به سوى خوبى ها شتابان ترند»50 به جاى اينكه نيروهاى خود را در بازسازى تربيتى بزرگ سالان به مصرف برسانيد سعى كنيد به تربيت و ساختن نوجوانان و جوانان بپردازيد. پيامبر اعظم(صلى الله عليه وآله)مى فرمايند: «نوجوانان را حديث بياموزيد; زيرا معانى احاديث با همه وجود آنان عجين خواهد شد.»51

اين معنا نيز با توجه به روايات «سبع سنه» نيز روشن مى شود كه پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله) مى فرمايد: «فرزند در هفت سال اول سيد و آقاست، در هفت سال دوم عبد و بنده و پيرو است و در هفت سال سوم حكم وزير را دارد; اگر تا بيست و يك سالگى از خلق و خوى او خشنود شديد كه نيكوست وگرنه بايد او را رها كرد»52 تا زمانه او را اصلاح كند. و نيز رواياتى از معصومان(عليهم السلام) درباره سن چهل سالگى رسيده است كه نشان مى دهد از آن زمان به بعد فرد عقلش كامل مى شود; چراكه تجربه هاى لازم را در زندگى ديده و سردى و گرمى دنيا را چشيده است. انسان بايد تا اين زمان (سن چهل سالگى) از فرصت هاى به وجود آمده استفاده كند و به خودسازى بپردازد و روحيات مناسب را در خود ايجاد كند، وگرنه كار بسيار دشوار خواهد شد. از رسول اكرم(صلى الله عليه وآله) روايت شده است: «هر كه از نظر سنى به چهل سالگى رسيده باشد و تا آن موقع خود را اصلاح نكرده باشد، شيطان بر پيشانى او بوسه زده سوگند ياد مى كند كه تو ديگر رستگار نخواهى شد.»53 بديهى است كه منظور پيامبر بزرگوار هرگز متوجه عدم بازسازى نمى باشد، بلكه هدف ذكر دشوارى و صعوبت تربيت انسان است; زيرا انسان ها هر قدر از نظر سنى رشد پيدا مى كنند، روحيات و رفتار آنان نيز استحكام و استوارى مى يابد و از اين رو، تغيير و تبديل آنها دشوار مى گردد.

از اين گونه روايات استفاده مى شود كه با بالا رفتن سن، بخصوص پس از چهل سالگى، كار تربيت با جريان عادى خود نمى تواند تأثير زيادى داشته باشد، بلكه بايد منتظر حوادث، موقعيت ها و عناياتى بود و يا نفسى از سوى خداوند و اولياى الهى به وجود آيد و فرد در معرض نفحاتى الهى قرار گيرد تا در او انقلاب ايجاد شود. اين نفحات و بهره گيرى از آنها هم بر اساس عواملى همچون احترام به والدين، داشتن روحيه جوانمردى، گذشت و وفادارى، و رعايت ادب نسبت به بزرگان، به دست مى آيد; چنان كه در احوالات بزرگانى مانند حربن يزيد رياحى، فضيل عياض، بشر حافى و... مى توان ديد.

نتيجه گيرى

بحث خود را با اين سؤال آغاز كرديم كه تا چه اندازه ساختار اساسى فرد كه در طول زمان شكل گرفته است قابل تغيير است؟ آيا همراه با تحول و رشد بايد در شخصيت انسان نيز تغيير اساسى صورت پذيرد؟ آيا آنچه از تغيير در رفتار مشاهده مى شود تغييرات سطحى و ظاهرى است و صفات اساسى ثابت و بدون تغيير باقى مى ماند؟ آيا مى توان گفت شخصيت از دو بخش تشكيل شده است; بخشى كه سالم مى ماند و بخشى كه تغيير مى كند؟

پس از بيان تعاريف گوناگون و ديدگاه هاى روان شناسان در اين باره، نوشتار خود را با تمركز بر روى ديدگاه صفات در شخصيت دنبال كرديم. حاصل بررسى هاى انديشمندان اين حوزه را تاكنون مى توان اين گونه خلاصه كرد:

در طول 45 سال اخير مطالعات مقطعى و طولى مهمى در ارزيابى شخصيت با ابزارهاى مختلف و روش هاى گوناگون، مانند خودگزارشى و يا گزارش هاى ارزيابان انجام شده است. روان شناسان در اين مطالعات به پيوستگى زياد در سطح صفات افراد دست يافته اند، كه درجه بالايى از ثبات را نشان مى دهند. ظاهراً در بيشتر مردم، شخصيت بعد از 30 سالگى با وجود تغييرات اساسى در شغل، شيوه زندگى، گرفتارى ها و ... دچار تغيير بسيار اندكى مى شود.

براى صفات، سه سطح در نظر گرفته شده است; اولين سطح، صفات خلقى يا صفات ارثى هستند كه معلوم شده است از حدود 30 سالگى به بعد نسبتاً ثابت و بدون تغيير مى مانند.

سطح دوم شخصيت، مسائل شخصى، احساس ها و علاقه ها هستند كه در طول عمر و تحت تأثير نيروهاى اجتماعى و محيطى شايد به مقدار زياد و به دفعات تغيير خواهند كرد. برخى از رويدادهاى زندگى منجر به تغييراتى در برنامه ها، قصدها و احساس ها مى شوند. با اين حال، صفات خلقى زيربنايى ـ مثلا سطح بنيادى روان رنجور خويى يا برون گرايى يا وظيفه شناسى كه توسط آنها با اين موقعيت هاى زندگى مواجه مى شويم ـ نسبتاً بى تغيير مى مانند.

سومين سطح شخصيت (شرح زندگى) به شكل دهى خود، دست يابى به احساس هويت و يافتن وحدت، انسجام و هدف در زندگى اشاره دارد كه به خاطر درخواست ها، چالش ها و فرصت هاى متفاوتى كه به وجود مى آيد تغيير مى كنند.

البته روشن است كه وقوع حوادث سخت و سنگين در زندگى مى تواند حتى بر صفات خلقى انسان تأثيرگذار باشد كه در بسيارى از موارد باعث فروريختگى شخصيت مى شود نه تغيير شخصيت.

در بخش پايانى مقاله، به ديدگاه انديشمندان اخلاق در اصل تغييرپذيرى صفات انسان به اين نكته اشاره كرديم كه صفات اخلاقى با تكرار و استمرار به صورت عادت درمى آيند و براى تغيير آنها نيز بايد به تكرار و استمرار توجه داشت. كودكان، نوجوانان و جوانان براى شكل گيرى صفات اخلاقى به علت خالى بودن صحنه روانشان از آمادگى بيشترى برخوردار هستند و مربيان بايد بكوشند در اين دوره بهترين ويژگى ها را در آنان به وجود آورند، اما بعد از اين دوره و در سنين ميان سالى هرچند تغيير در عادات ممكن است، اما به علت ايجاد عادات و تعلق نفسانى انسان به ابعاد شناختى، رفتارى و عاطفى، بازسازى تربيتى و تغيير صفات و حالات بسيار دشوار بوده و به معجزه شباهت دارد.

پى نوشت ها

1. Psychodynamic.

2ـ جان پروين، شخصيت، نظريه و پژوهش، ترجمه محمّدجعفر جوادى و پروين كديور، تهران، آييژ، 1381، ص 15.

3ـ لارى. اى. هجل و دانيل. جى زيگلر، نظريه هاى شخصيت، ترجمه على عسگرى، ساوه، دانشگاه آزاد اسلامى، 1379، ص 22.

4ـ دوان شولتز، نظريه هاى شخصيت، ترجمه يوسف كريمى و ديگران، تهران، ارسباران، 1378، ص 39.

5ـ هنگامى كه بيماران او روى كاناپه روان كاوى دراز مى كشيدند، بدون استثنا به دوران كودكى خود مى رسيدند.

6ـ دوان شولتز، پيشين، ص 118.

7ـ همان، ص 198.

8ـ همان، ص 206.

9ـ همان، ص 252.

10ـ همان، ص 281.

11ـ همان، ص 289.

12ـ همان، ص 303.

13ـ همان، ص 310.

14ـ همان، ص 320.

15ـ همان، ص 323.

16ـ همان، ص 441.

17ـ رابرت آر. مك كرى و پائول تى كوستا، شخصيت در بزرگ سالى، ترجمه ميرتقى كروسى فرشى و فرهاد محمدى، تبريز، جمعه پژوه، 1381، ص 52.

18ـ امروزه شيوه تحليل عوامل در تبيين ساختار شخصيت بر اساس صفات پيشگام ترين روشى است كه افق هاى جديدى به روى روان شناسان شخصيت گشوده است.

1919و20ـ رابرت آر. مك كرى و پائول تى كوستا، پيشين، ص 12 / ص 150.

20

21ـ پژوهشگران تغييرات و تفاوت هاى سنى را در نمونه اى از مردان و زنان كه در ابتدا حدود 46 سال داشتند، دنبال كردند كه نه تنها نماينده يك منطقه جغرافيايى متفاوت بودند، بلكه همچنين تا حدى نماينده دامنه كلى ترى از وضعيت اجتماعى ـ اقتصادى بودند.

22ـ رابرت آر. مك كرى و پائول تى كوستا، پيشين، ص 254.

23ـ همان، ص 263.

24ـ همان، ص 276.

25ـ همان، ص 227.

26ـ همان، ص 171.

27ـ همان، ص 160.

28ـ جان پروين، پيشين، ص 463.

29ـ دوان شولتز، پيشين، ص 556.

30ـ ملّامهدى نراقى، علم اخلاق اسلامى، ترجمه جلال الدين مجتبوى، تهران، حكمت، 1370، ج 1، ص 60.

31ـ همان، ج 1، ص 61.

32ـ ناصر مكارم شيرازى، اخلاق در قرآن، قم، هدف، 1383، ص 38.

33ـ محمّدبن يعقوب كلينى، كافى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1388 ق، ج 2، ص 82.

34ـ عبدالواحد تميمى آمدى، غررالحكم و دررالكلم، تحقيق مير سيدجلال الدين المحدث، ط. الثالثه، جامعة طهران، 1360، ج 2، ص 65.

35ـ نهج البلاغه، ترجمه محمّد دشتى، خ 81.

36ـ مجيد رشيدپور، مبانى اخلاق اسلامى، قم، هجرت، 1374، ص 24.

37ـ ناصر مكارم شيرازى، پيشين، ص 33.

38 و 39ـ عبدالواحد تميمى آمدى، پيشين، ح 2969 / ح 7.

40ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، بيروت، دار احياءالتراث العربى، 1403، ج 75، ص 375.

41ـ عبدالواحد تميمى آمدى، پيشين، ح 6906.

42ـ نهج البلاغه، ن 31.

43ـ عبدالواحد تميمى آمدى، پيشين، ح 4564.

44ـ بقره: 7 / نحل: 108 / توبه: 127 / كهف: 57 / بقره: 88 / مطففين: 14 / انعام: 110 / بقره: 74 و بقره: 10.

45ـ عبداللّه جوادى آملى، تفسير تسنيم، قم، اسراء، 1378، ج 2، ص 227.

46ـ عبدالواحد تميمى آمدى، پيشين، ح 887.

47ـ همان، ح 1078.

48ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 33، ص 306.

49ـ همان، ج 1، ح 234.

50ـ شيخ حرّ عاملى، وسائل الشيعه، بيروت، دار احياءالتراث العربى، 1402، ج 16، ص 187.

51ـ همان، ج 7، ص 261.

52ـ همان، ج 26، ص 476، ح 83.

53ـ شيخ عبّاس قمى، سفينة البحار، بيروت، موسسة الوفاء، 1359 ق، ج 1، ص 504.